

حمید احمدی*

چکیده

طرح نظریه برخورد تمدنها توسط ساموئل هانتینگتون بحثهای فراوانی را درباره آینده روابط جوامع مسلمان غربی دامن زد. این نظریه در واقع با توجه به پیامدهای پایان جنگ سرد و برای بازسازی بنیادهای هستی‌شناختی رهیافت واقع‌گرایی ارایه شد، اما وقایعی چون ۱۱ سپتامبر توجه بیشتری را به دیدگاه وی برانگیخت و برخی از نویسندگان این وقایع را به عنوان نشانه روایتی تمدنی میان اسلام و غرب تلقی کردند. در این مقاله دلایل گوناگونی برای رد و نفی این تلقی ارایه شده است و به نظر نویسنده، این حوادث نه تنها تأیید کننده نظریه هانتینگتون نیست، بلکه روابط اسلام و غرب همچنان مسالمت‌آمیز خواهد بود. نویسنده ضمن طرح نمونه‌هایی از برخورد سنجیده متفکران اسلام و غرب در قبال تندروی برخی از سیاستمداران و جریانهای سیاسی، چالشهای احتمالی آینده را برشمرده است. از این دید آنچه که می‌تواند زمینه ساز کشمکش میان جوامع مسلمان و غربی باشد، نه در متن جوامع اسلامی که در شیوه رفتار کشورهای غربی، به ویژه آمریکا، است.

کلید واژه‌ها: واقع‌گرایی، وابستگی متقابل، همزیستی مسالمت‌آمیز، برخورد تمدنها، بنیادگرایی اسلامی، سازمان القاعده، حادثه ۱۱ سپتامبر، فرآیند جهانی شدن.

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۳۴-۲۱

هدف اصلی این نوشتار بررسی روابط اسلام و غرب پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات ناشی از آن است. به عبارت دیگر نویسنده بر آن است تا ببیند که حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث بعدی، نظیر عملیات کشورهای غربی در افغانستان، سقوط طالبان، و حوادث فلسطین، تا چه حد نظریه برخورد تمدنها به طور عام و کشمکش میان اسلام و غرب را، که محور اصلی آن نظریه است، تحت تاثیر قرار داده است.

فرضیه این پژوهش آن است که تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر تایید کننده نظریه هانتینگتون در برخورد تمدنی میان اسلام و غرب نیست، و به رغم بحرانی شدن روابط میان بخشهایی از جهان اسلام و کشورهای غربی در یک سال گذشته، عوامل متعددی دست اندر کارند تا از برخورد تمدنی میان اسلام و غرب اجتناب شود. به عبارت دیگر نویسنده بر آن است که حوادث اخیر چندان نمی تواند تایید کننده فرضیه برخورد اسلام و غرب باشد، و به رغم وجود مشکلات کنونی و مشکلات احتمالی آینده، روابط اسلام و غرب در یک چارچوب کلی همچنان مسالمت آمیز خواهد بود. نویسنده در بخش اصلی این مقاله، دلایل خود را برای ارائه چنین فرضیه ای ارایه می دهد، اما قبل از وارد شدن به این بحث، نگاهی به گذشته بحث اسلام و غرب، به ویژه مسایل دهه اخیر ضروری است.

اصولاً گرچه در سالهای نیمه دوم قرن بیستم، با اوج گرفتن جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا با بسیاری از دولتهای خاورمیانه ای روابط دوستانه یا خصومت آمیز پیدا کرد، و گرچه برخی تحولات بعدی نظیر تحریم نفتی ۱۹۷۳ و افزایش قیمت نفت تاثیرات زیادی بر اقتصاد غرب گذاشت و ضرورت شناخت بیشتر کشورهای اسلامی را پیش آورد، اما باید تاکید کرد که تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، در غرب توجه چندانی به پدیده اسلام و مسلمانان معطوف نمی شد. گرچه در سالهای نیمه نخست قرن بیستم و حتی اواخر قرن ۱۹، بسیاری از پژوهشگران غربی در اروپا با نوشتن پژوهشهای علمی و محققانه در مورد اسلام، تصویر بهتری از این دین جهانی و پیروان آن برای خوانندگان غربی ارایه دادند، و در راه زدودن تصویر منفی از اسلام در نوشته های تعصب آلود قرون ۱۸ و ۱۹ تلاش کردند، اما به هر صورت سطح نوشته ها و پژوهشهای مربوط به اسلام و مسلمانان در مقایسه با آثار دهه ۱۹۸۰ بسیار کمتر

بود. این مسئله به ویژه در ایالات متحده آمریکا صادق بود، چرا که بر خلاف کشورهای اروپایی نظیر بریتانیا و فرانسه و آلمان، آمریکایی‌ها تا سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به دلیل سیاست خارجی انزوا طلبانه، تماس چندانی با مسلمانان و جهان اسلام نداشتند. بر اساس برخی پژوهش‌ها، حتی در اواخر دهه ۱۹۷۰ جامعه آمریکا تصویر چندان روشنی از اسلام نداشت، و توجه چندانی در این کشور جهت معرفی اسلام و مسلمانان و جهان اسلام به جز تصاویر کلیشه‌ای منفی، به آمریکاییان صورت نمی‌گرفت.^۱

این وضع پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و حوادث پس از آن در خاورمیانه، نظیر گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، حوادث لبنان، ترور انور سادات و سایر مسایل تحول پیدا کرد. بسیاری از پژوهشگران رشته‌های علوم اجتماعی آثار ارزشمندی را در رابطه با مسایل جهان اسلام، از ابعاد عقیدتی آن گرفته تا تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه مسلمانان و جنبش‌های گوناگون اسلامی، ارائه دادند.

اما آنچه که بحث اسلام و غرب را بیش از همه در محافل سیاسی و دانشگاهی زنده کرد، مقاله ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی آمریکایی بود که در آن نظریه برخورد تمدن‌ها و ماهیت کشمکش‌های آینده بشری را پس از پایان جنگ سرد و سقوط شوروی پیش‌بینی کرده بود. گرچه وی از گسل‌های تمدنی متعددی سخن گفته بود، اما بر همگان روشن بود که هدف اصلی او طرح مسئله کشمکش تمدنی میان اسلام و غرب در تاریخ آینده روابط بین‌الملل است. نکته جالب اینجاست که نوشته او زمانی انتشار یافت که از کشمکش‌های اساسی میان مسلمانان و جهان غرب، نظیر سال‌های تنش آفرین دهه ۱۹۸۰، چندان خبری نبود. کشمکش‌های درون‌تمدنی چه در غرب و چه در جهان اسلام، نظیر حمله عراق به کویت، در اوج خود بود. علاوه بر این دنیای غرب در دفع تجاوز صدام حسین به کشور همسایه مسلمان خود (کویت)، کمک شایسته‌ای به مسلمانان کرده بود، و یهودیان و فلسطینی‌ها یا به عبارتی اعراب و اسرائیل، بیش از هر زمان دیگر به آستانه یک تفاهم مسالمت‌آمیز بر سر فلسطین نزدیک شده بودند.

نوشته هانتینگتون از ابعاد مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفت و آثار ارزشمندی چه از

جانب پژوهشگران غربی و چه از سوی مسلمانان در رد نظریه برخورد تمدنها انتشار یافت. در این میان می توان به نوشته های ارزنده پژوهشگرانی چون جان اسپوزیتو اشاره کرد که اندکی پس از هانتینگتون کتاب عالمانه تهدید اسلامی: افسانه یا واقعیت^۲ را نوشت. کتاب ارزشمند دیگری که نوعی پاسخ به فرضیه هانتینگتون محسوب می شد، اسلام و افسانه روبرویی^۳ نوشته فرد هالیدی، محقق خاورمیانه شناس انگلیسی بود که اساساً بنیادهای بحث برخورد تمدنی را به چالش طلبید. پژوهشگران دیگری چون گراهام فولر^۴ و دیگران در مقالات گوناگون، نظریه وی را در مورد احتمال برخورد تمدنی میان اسلام و غرب مورد تردید قرار دادند.^۵ این انتقادات در میان مسلمانان نیز دیده می شد. نویسندگان عرب، ایرانی، مسلمانان شبه قاره هند و شرق آسیا همگی از ابعاد گوناگون بنیادهای نظریه هانتینگتون را به باد حمله گرفته و برخی چهره های روشنفکری و سیاسی اسلام سیاسی نظیر ادوارد سعید،^۶ راشد الغنوشی^۷، دکتر حسن حنفی^۸، احمد بن یوسف^۹ - در جهان عرب - و مهندس مهدی بازرگان^{۱۰}، دکتر سید حسین نصر^{۱۱} و دکتر عبدالکریم سروش^{۱۲} نیز به نقد فرضیه برخورد تمدنی پرداختند. برخی از چهره های فکری سیاسی مسلمان نظیر آقای محمد خاتمی، رییس جمهور ایران، نیز در مقابل نظریه گفتگوی تمدنها را ارایه دادند که مورد استقبال قرار گرفت. در این میان می توان به برخی تلاشهای مشترک مسلمانان - مسیحیان برای رد نظریه هانتینگتون و نزدیکی و شناخت متقابل اسلام و غرب اشاره کرد که در نوع خود قابل توجه است.^{۱۳}

تمامی انتقادات وارده از سوی پژوهشگران و فعالان سیاسی غربی و مسلمان به فرضیه هانتینگتون قابل توجه و جالب است. با این همه، از بعد دیگری نیز می توان نظریه او را مورد انتقاد قرار داد و آن تبارشناسی و هستی شناسی^(۱) بحث وی است که کمتر به آن توجه شده است. به گمان من، یکی از اهداف اساسی هانتینگتون در طرح نظریه برخورد تمدنها، ارایه یک چارچوب نظری جدید برای تقویت رهیافت رئالیستی به روابط بین الملل بوده است که در طول سالهای بعد از جنگ جهانی دوم سیاستهای خارجی آمریکا را شکل داده است. گرچه

1. Ontology

نویسندگانی چون کنت والتز در اواخر دهه ۱۹۷۰ با طرح نظریه نئورئالیسم (واقع گرایی) ساختاری به بسیاری از انتقادات وارده بر نظریه کلاسیک واقع گرایی، نظیر انتقادات نظریه وابستگی متقابل، نظریه جامعه جهانی و سایر نظریه‌ها پاسخ گفتند،^{۱۴} اما سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، به یک بازسازی اساسی نظریه واقع گرایی در روابط بین‌المللی نیاز داشت، چرا که اصولاً طراحان نظریه واقع گرایی و به ویژه واقع گرایی ساختاری تا حد زیادی مدل خود را بر اساس وجود رقابت تسلیحاتی و ایدئولوژیک میان دو بلوک شرق و غرب استوار ساخته بودند، و سقوط بلوک شرق می‌توانست چالش جدی برای آینده هرگونه توجیه رئالیستی برای سیاست‌های آمریکا باشد. نظریه برخورد تمدنی هانتینگتون تا حد زیادی در این راه تلاش کرد و دست کم می‌توان گفت محافل سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده و برخی متحدان آمریکا را به سوی خود جلب کرد. باید توجه کرد که هانتینگتون اصولاً خود از معتقدان به نظریه واقع گرایی در روابط بین‌الملل بوده است، و گرچه بیشتر آثار او به مسایل غیر بین‌المللی نظیر بحث‌های توسعه و نوسازی و تحول اجتماعی مربوط است، اما به لحاظ بین‌المللی او به طور قطع در اردوی واقع‌گرایان قرار می‌گیرد. نظریه برخورد تمدنها کمک زیادی به بازسازی بنیادهای هستی‌شناختی رهیافت واقع‌گرایی کرده است که مهمترین آن، تایید ماهیت کشمکش‌گونه روابط بین‌المللی است که اساس نظریه واقع‌گرایی بوده است. او با ذاتی دانستن برخورد تمدنی و کشمکش‌های بیشتر تمدنی در آینده در واقع مسئله کشمکش و آمادگی ناگزیر برای مقابله با تهدیدات را که در نظریه رئالیستی از برخورد منافع بازیگران ناشی می‌شد، نوعی ویژگی ذاتی جهان معاصر دانسته است. او می‌خواهد بر این نکته تاکید بگذارد که کشمکش میان بازیگران در نظام جهانی نه تنها بر سر منافع و تلاش برای افزایش قدرت است، بلکه وجود تمدنها و ادیان متخاصم، این برخورد منافع را به ویژگی ذاتی جهان معاصر تبدیل می‌کند.

تأثیر ۱۱ سپتامبر بر آینده روابط اسلام و غرب

بدون شک حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حملات گروه القاعده به ساختمانهای

نیویورک و همچنین اقدامات قبلی این گروه در آفریقا و یمن را می‌توان از مصادیق عمده رویارویی سیاسی و عقیدتی میان مسلمانان و غرب دانست، اما نمی‌توان این رویارویی را رویارویی کل جهان اسلام و جهان غرب یا تمدن اسلام و غرب قلمداد کرد. از سوی دیگر این حوادث و تحولات پس از آن، یعنی آرایش نیروهای کشورهای غربی در افغانستان و حملات علیه طالبان و القاعده از سوی برخی جریانهای اسلام‌گرای رادیکال به عنوان درگیری میان اسلام و غرب تفسیر شد، اما واقعیت آن است که بسیاری از مسلمانان در سطح جهان و بسیاری از اندیشمندان و علمای اسلامی چنین تفسیر و برداشتی نداشتند.

با حملات القاعده به ساختمانهای نیویورک و کشتار مردم بی‌گناه، بسیاری از شخصیت‌های جهان اسلام فوراً برای جلوگیری از هرگونه سوء برداشت و نسبت دادن این گونه عملیات به مسلمانان و اسلام، به محکوم کردن سریع این اقدام دست زدند. محکوم کردن این عملیات از سوی آقای محمد خاتمی، رئیس‌جمهور ایران، و همچنین شخصیت‌های دینی برجسته جهان اسلام همچون شیخ محمد طنطاوی، رئیس جامعه‌الازهر، که این عملیات را کشتار زنان و مردان و بچه‌های بی‌گناه خواند و نیز شیخ عبدالعزیز الشیخ، مفتی بزرگ عربستان، و شیخ یوسف القرضاوی، اندیشمند برجسته اسلامی، از این نمونه‌ها بود.^{۱۵}

تحولات بعد از عملیات، یعنی تدارک حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان باعث شد تا برخی از اسلام‌گرایان تندروی طرفدار بن‌لادن اظهارات جرح‌بوش، تونی بلر و کالین پاول را با اظهار نظرهای خصمانه قرون گذشته مقامات مذهبی کلیسا و سیاستمداران غربی مقایسه کرده و همه آنها را نمونه‌های جنگ غرب که از گستردگی ویرانیهای عملیات ۱۱ سپتامبر متأثر شده بودند، علیه اسلام و مسلمانان و تمدن اسلامی با واکنش سخت و منفی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی غرب علیه اسلام بخوانند^{۱۶}، اما واقعیت آن است که بسیاری از شخصیت‌های جهان اسلام و حتی جهان غرب با احتیاط تمام امکان هرگونه رویارویی میان اسلام و غرب را در این حوادث انکار می‌کردند. ساموئل هانتینگتون، نظریه پرداز فرضیه برخورد تمدن‌ها، در روزهای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان به صراحت اعلام کرد که این رویارویی‌ها تجسم رویارویی اسلام و غرب نیست. از سوی دیگر،

برخی اظهار نظرهای نسنجیده شخصیت‌های مذهبی و سیاسی جهان غرب که از گستردگی ویرانی‌های عملیات ۱۱ سپتامبر متأثر شده بودند، علیه اسلام و مسلمانان و تمدن اسلامی با واکنش سخت و منفی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی غرب مواجه شد. برای نمونه می‌توان به اظهارات سیلویو برلوسکونی،^(۱) نخست وزیر ایتالیا، و واکنش به سخنان او اشاره کرد. وی در اواخر سپتامبر ۲۰۰۱ در جریان دیدار خود با صدر اعظم آلمان (گرهارد شرودر و رییس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین) در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرده بود که تمدن غرب بر خلاف تمدن اسلام بر تساهل و گوناگونی استوار است و بر تمدن اسلامی برتری دارد. او همچنین ابراز امیدواری کرد که غرب همچون کمونیسم به تسخیر تمدن اسلامی بپردازد.^{۱۷} این اظهارات با واکنش شدید جرج بوش، رییس جمهور آمریکا، مواجه شد که در جریان دیدار با رهبران سیک‌ها و مسلمانان ساکن آمریکا در کاخ سفید، اظهارات نخست وزیر ایتالیا را رد کرد.^{۱۸} عکس العمل سیاستمداران ایتالیایی، از جمله نمایندگان احزاب سیاسی و پارلمان ایتالیا که اظهارات نخست وزیر را اشتباه و بدتر از همه نامناسب دانستند^{۱۹} نیز قابل توجه بود. نمونه دوم عکس العمل سریع رهبران مذهبی و سیاستمداران غربی به اظهار نظرهای خصمانه علیه اسلام و مسلمانان را می‌توان در رابطه با اظهارات یکی از مقامات مذهبی در کنوانسیون باپتیست جنوبی^(۲) مشاهده کرد. عالیجناب جری وینز در جریان این کنوانسیون طی سخنانی در اشاره به حوادث سپتامبر مطالب موهنی علیه پیامبر اسلام و «الله» ایراد کرد،^{۲۰} اما این سخنان از سوی مقامات مذهبی مسیحی و یهودی به شدت محکوم شد. برای نمونه لین لیس، رییس شورای روابط جامعه یهودی،^(۳) توهینهای «غیر قابل قبول» جری وینز را در کنوانسیون مذکور محکوم کرد و از همه افراد دارای حسن نیت خواست تا از پیش داوری در مورد سایر ادیان خودداری کنند.^{۲۱}

به هر صورت این گونه اظهار نظرهای خصمانه از سوی گروه‌های رادیکال مسلمان و مسیحی بیانگر مواضع اکثریت جوامع مسلمان و مسیحی نبوده است. در جریان بحران ۱۱

1. Silvio Berlusconi
2. Southern Baptist Convention
3. Jewish Community Relations Council

سپتامبر برخی از پژوهشگران مسایل اسلامی نیز در رابطه با هرگونه اظهار نظرهای نامناسب که منجر به برداشتهای خصومت آمیز می شود هشدار دادند. برای نمونه برنارد لوئیس، پژوهشگر مسایل جهان اسلام و خاورمیانه، طی مقاله ای کاربرد کلمه «جنگ صلیبی» در سخنان جرج بوش علیه سازمان القاعده را نامناسب دانست^{۲۲} و با تفسیر این کلمه در چارچوب درگیریهای مسلمانان و مسیحیان در گذشته، تأکید کرد که ممکن است از این گونه کلمات برداشتهای دیگری بشود.

گرچه برخی از ناظران در مورد احتمال بروز برخوردهای جدی و عکس العمل شدید ضد غربی مسلمانان در جریان بمبارانهای افغانستان علیه طالبان و القاعده هشدار می دادند، معمولاً چنین تحولی روی نداد و گرچه انتقادهایی از نحوه عمل نیروهای آمریکایی و انگلیسی در افغانستان صورت گرفت، اما در کل اکثر مسلمانان مخالفت جدی با عملیات ضد طالبان و القاعده به عمل نیاوردند.

به هر صورت عملیات آمریکایی-انگلیسی در افغانستان، حوادث خونین فلسطین و تحولات مربوط به سرنگونی صدام حسین در عراق، بار دیگر بحثهای مربوط به روابط آینده اسلام و غرب را مطرح ساخت. از سوی دیگر، گرچه هانتینگتون در روزهای اولیه بحران سپتامبر و حوادث بعدی، در مصاحبه های گوناگون این گونه حوادث را از مصادیق برخوردهای تمدنی میان اسلام و غرب ندانست، اما بعدها در اوایل ۲۰۰۲ طی مقاله ای در نیوزویک بار دیگر از نظریه برخورد تمدنها دفاع کرد و با ذکر آمار و ارقام درباره کشمکشهای جاری و گذشته جهان، بر درست بودن نظریه برخورد تمدنها، به ویژه تمدن اسلام و غرب تأکید ورزید.^{۲۳} مقاله جدید وی بار دیگر چارچوب سیاسی-ایدئولوژیک نظریه او را ثابت کرد، و علاوه بر این نادرستی نظر او را به لحاظ تحقیقات تجربی به اثبات رساند، چرا که هیچیک از جنگهایی که وی آنها را نمونه جنگهای اسلامی دوره معاصر می داند، دارای ریشه و علت اسلامی نبوده است، یعنی اسلام و اصول عقیدتی آن باعث بروز جنگ نشده است،^{۲۴} بلکه انگیزه های سرزمینی و ناسیونالیستی و یا استعماری علت اصلی آن بوده است.

گرچه وی در این مقاله تلاش کرده است که درستی نظریه خود را به اثبات رساند، اما

برخلاف دیدگاه‌های او، رابطه میان اسلام و غرب در جهت رویارویی تمدنی حرکت نمی‌کند. گرچه ممکن است در آینده حوادث دیگری که بیانگر نوعی تضاد میان اسلام و غرب باشد روی دهد و برخی جریانهای افراطی در دو طرف جهان اسلامی و غرب در عمل از نظریه برخورد تمدنها طرفداری کنند، اما به نظر می‌آید که به رغم هرگونه تحولات احتمالی، روابط جهان اسلام و دنیای غرب به سوی رویارویی تمدنی حرکت نمی‌کند. برعکس به نظر می‌آید که به رغم وجود این گونه دیدگاههای افراطی از دو طرف، رابطه میان اسلام و غرب و دنیای غرب و اسلام در آینده رابطه‌ای مسالمت‌آمیز و مبتنی بر درک و تفاهم بیشتر باشد. دلایل متعددی را می‌توان برای دفاع از این نظر ارائه داد:

۱. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، دیدگاههای افراطی و تخصم‌آمیز میان اسلام و غرب تنها از سوی گروه اندکی از جریانهای تندرو ابراز می‌شود، و سیاستمداران و اندیشمندان و مقامات مذهبی در دو طرف با این گونه دیدگاهها به شدت مخالفند. گروههای افراطی به دلیل عدم برخورداری از حمایت اکثریت جوامع مسلمان و مسیحی، نمی‌توانند نظرات خود را در تصمیم‌گیریهای سیاسی وارد سازند.

۲. جریان افراطی بنیادگرایی اسلامی که در گروههایی چون القاعده و سایر گروههای کوچک افراطی اسلامی در جهان عرب یا شبه‌قاره هند فعال هستند، جریان مسلط اسلام‌گرایی معاصر محسوب نمی‌شوند. بر خلاف گروههای تندروی بنیادگرا که در عمل طرفدار نظریه برخورد تمدنها هستند، جریان اسلام‌گرای میانه‌روی معاصر، یعنی گروههایی نظیر جماعت اسلامی پاکستان، اخوان المسلمین مصر و اردن، حرکت النهضه تونس و جبهه نجات اسلامی الجزایر، حرف نخست را در عرصه جنبشهای اسلامی می‌زنند. اصولاً گروههای اسلام‌گرای معتدل سالها است که رهیافت خشونت‌بار و رویارویی را در سیاستهای خود به کنار گذاشته‌اند. تجربه سالهای دهه ۱۹۸۰ در دهه ۱۹۹۰ نشان داده است که افکار عمومی جهان اسلام نیز طرفدار خط مشی اعتدال و میانه‌روی است تا رهیافت خشونت طلب.

۳. اصولاً در دوره معاصر سخن گفتن از اردوگاههای منسجم و متحد اسلام و غرب کاری بسیار دشوار است. بسیاری از کشورهای مسلمان، به رغم اشتراک دینی، دارای

اختلافات فرهنگی سیاسی و سرزمینی با یکدیگر هستند، و علاوه بر این مفهوم «دولت ملی» در حال حاضر واحد اصلی وفاداری در جهان اسلام است و سخن گفتن از یک جهان اسلام یا دنیای یکپارچه غرب کاری بس دشوار است. بسیاری از جنگهای معاصر، برخلاف دیدگاه هانتینگتون، درون تمدنی بوده و میان جوامع غربی و یا میان خود جوامع مسلمان در گرفته است تا میان جوامع مسلمان و مسیحی غربی. وفاداریهای ملی در حال حاضر وفاداریهای مذهبی یا تمدنی را تحت الشعاع قرار داده است، و بنابراین سخن گفتن از تمدنهای یکپارچه اسلام و غرب سخنی بسیار آرمان گرایانه و غیر واقعی است.

۴. اصولاً جنگ زمانی در میان دو طرف روی می دهد که به لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی در حال توازن هستند و تنها احساس وجود اندک تفاوت در قدرت باعث جنگ می شود. به لحاظ منطقی امکان جنگ میان یک طرف ضعیف و قوی تنها در صورتی است که طرف قوی بخواهد طرف ضعیف را از میان بردارد و پایمال کند. هانتینگتون و طرفداران او معتقدند که رویارویی میان تمدن اسلام و غرب اصولاً به دلیل انگیزه های ایدئولوژیک و عقیدتی موجود در جبهه اسلامی و کشورهای مسلمان روی می دهد، اما این دیدگاه با توجه به ضعف کشورهای اسلامی از لحاظ نظامی و اقتصادی در برابر غرب و همچنین با توجه به رفتار عقلایی واحدهای ملی (بازیگران نظام بین المللی) قابل حمایت نیست. دست زدن به رویارویی از سوی مسلمانان، نوعی عمل خودکشی و رفتار غیر عقلایی است. اصولاً در عمل ثابت شده است که کشورهای اسلامی به عنوان واحدهای اصلی بازیگر عرصه بین المللی دارای رفتار منطقی مبتنی بر پی گیری منافع ملی هستند و از هرگونه رویارویی با دنیای قدرتمند تر غرب اجتناب می کنند. ایدئولوژی تعریف کننده رفتارها و جهت گیری رفتاری کشورهای مسلمان نیست. گرچه جنبشهای اسلامی رادیکال، بر عکس کشورها، دنبال تحقق اهداف ایدئولوژیک و عقیدتی خود هستند، ولی از توان لازم برای رویارویی با غرب و حتی به چالش طلبیدن آن برخوردار نیستند. حداکثر قدرت آنها دست زدن به اقدامات پراکنده مسلحانه علیه منافع غرب، نظیر اقدامات القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است، اما این گونه اقدامات ضربه چندانی بر قدرت کشورهای غرب وارد نمی سازد، و همان گونه که در عمل

مشاهده شد عکس العمل نظامی شدیدی را علیه این جنبشها به دنبال می آورد که موجودیت آنها را به طور کلی به خطر می اندازد و ضربات سختی نیز بر کشورهای مسلمان وارد می سازد. سخن گفتن از رویارویی اسلام و غرب حداقل زمانی امکان پذیر است که یک دولت بزرگ اسلامی متشکل از چندین سرزمین وجود داشته باشد و این دولت بزرگ نیز به لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی از توان رویارویی با غرب برخوردار باشد. در این صورت، می توان با توجه به جنبه های عقیدتی اسلامی از امکان رویارویی تمدنی، نظیر دوران جنگهای صلیبی یا قرون اولیه امپراتوری عثمانی سخن گفت. اما همان گونه که می دانیم آخرین همآورد طلبی و رویارویی جهان اسلام با غرب در سال ۱۶۸۳ میلادی روی داد که امپراتور عثمانی در دروازه های وین از نیروهای نظامی غرب شکست خورد، و پس از آن تا زمان سقوط خود همچنان از موضع ضعیفتر برخوردار بود. با سقوط عثمانی در سال ۱۹۱۸ و سلطه دولتهای ملی در جهان اسلام، دوره رویاروییهای به ظاهر عقیدتی و ایدئولوژیک، اما قدرتمندانه، به پایان رسید.

۵. دوره کنونی، یعنی سالهای اولیه قرن بیستم، اوج دوران همبستگی متقابل در گستره جهانی است. کشورهای غربی و کشورهای مسلمان هر دو به لحاظ اقتصادی و نظامی و حتی گاه سیاسی به یکدیگر وابسته هستند و رویارویی میان آنها به نفع هیچیک از طرفین نیست. با توجه به وابستگی اقتصادی و نظامی کشورهای مسلمان به دنیای غرب سخن گفتن از خطرات نظامی یا ایدئولوژیک دنیای اسلام برای غرب، آن گونه که هانتینگتون مدعی است، با منطق وابستگی متقابل سازگاری چندانی ندارد.

۶. با توجه به گسترش روند جهانی شدن و پراکندگی فرهنگی در سطح جهان، امکان رویارویی تمدنی کاهش پیدا می کند. رشد فرایند جهانی شدن و قابل دسترسی بودن وسایل خبررسانی و اطلاعاتی برای مسلمانان، این امکان را به وجود آورده است تا مسلمانان بیشتر بتوانند خود را به دنیای غرب و افکار عمومی غرب بشناسانند. افکار عمومی غرب نیز با توجه به همین تحول شگفت آور تکنولوژی اطلاع رسانی دسترسی بیشتری به شبکه های خبری غیر غربی دارد. این امر می تواند به شناسایی متقابل مسلمانان و غربی ها کمک کند. از سوی

دیگر، دو شاخصه اصلی فرایند جهانی شدن، گسترش نظام جهانی سرمایه داری و لیبرال دموکراسی است. هر دو پدیده به لحاظ ماهیت به ثبات سیاسی و تفاهم فرهنگی در سطح جهانی نیازمند هستند و هرگونه رویارویی منطقه‌ای یا جهانی (تمدنی) را بر نمی‌تابند. با توجه به گسترش نظام سرمایه داری و جنبش جامعه مدنی در کشورهای مسلمان، نگاه ثبات‌گرایانه و تفاهم‌طلبانه منطقه‌ای و جهانی جای نگاه تعصب‌آلود ایدئولوژیک مذهبی را می‌گیرد و این خود وقوع درگیریهای تمدنی را اگر نه غیر ممکن، اما بسیار دشوار می‌سازد.

چالشهای فراروی جوامع مسلمان و غربی

گرچه دلایل شش‌گانه فوق، وقوع هرگونه رویارویی تمدنی، به تعبیر هانتینگتون را میان جهان اسلام و غرب غیر ممکن می‌سازد، با این همه نمی‌توان از فقدان کلی هرگونه چالش بر سر راه مسلمانان و غربی‌ها سخن گفت. گرچه ما هرگونه امکان چالش‌طلبی غرب از سوی کشورهای مسلمان را به دلیل عدم توازن قوا و منطقی بودن رفتار کشورهای غرب و سایر دلایل ضعیف دانستیم، اما باید تأکید کنیم که رفتار سنجیده کشورهای غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا که به لحاظ نظامی قدرت درجه اول جهانی است، در برابر کشورهای اسلامی، اسلام و مسلمانان یکی از شرایط اصلی کاهش امکان رویارویی یا فراهم ساختن زمینه‌های آن میان مسلمانان و غربی‌ها است. گرچه ایالات متحده آمریکا در روزها و حتی ماههای اولیه بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ رفتار بسیار غیر قابل انتظاری در برابر مسئله فلسطین نظیر حمایت از تأسیس کشور مستقل فلسطینی اتخاذ کرد، از ماههای اولیه سال ۲۰۰۲، تحول قابل توجهی در مواضع و رفتار دولت ایالات متحده در قبال مسایل جهان اسلام به ویژه مسئله فلسطین روی داده است. حمایت یک‌جانبه جرج بوش از سیاستهای سرکوب‌گرانه دولت اسرائیل در سرزمینهای اشغالی، و دخالت‌های نابجای وی در مسایل داخلی فلسطین، نظیر طرح برکناری یاسر عرفات از رهبری فلسطینی‌ها، با سیاستهای اولیه او در ماههای بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ کاملاً متفاوت بود و شگفتی بسیاری از دانشمندان مسلمان و سیاستمداران کشورهای اسلامی را به دنبال آورد. گروه‌های بنیادگرای افراطی اسلامی نظیر القاعده، در

گذشته با توجه به همین سیاستهای ایالات متحده عملیات خشونت بار خود در آفریقا، یمن و نیویورک را توجیه می کردند. با توجه به کانونی بودن مسئله فلسطین برای مسلمانان، به ویژه جهان عرب، هرگونه مواضع یک جانبه از سوی کشورهای غرب در دفاع از سیاستهای اسرائیل می تواند زمینه بدبینی مسلمانان را نسبت به سیاست کشورهای غربی فراهم سازد و توجیحات ایدئولوژیک گروههای افراطی اسلامی را برای دست زدن به عملیات خشونت بار علیه منافع غرب قابل قبول سازد.

با توجه به این نکات، آنچه که بیش از هر چیز می تواند زمینه به وجود آوردن تضادهای شدید میان جهان اسلام و غربی را فراهم سازد، نه در متن جوامع اسلامی بلکه در شیوه رفتار کشورهای غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا در برابر کشورهای اسلامی و مسلمانان و خاورمیانه نهفته است. هرگونه رفتار قدرتمندانه آمریکا نسبت به کشورهای مسلمان به طور عام و مسئله فلسطین به طور خاص، می تواند چالش مهمی برای روابط مسالمت آمیز میان جهان اسلام و غرب باشد. از این جهت، برخلاف دیدگاههای هانتینگتون، ریشه هرگونه رویارویی میان اسلام و غرب را، آن هم در صورتی که این رویارویی را مفروض بدانیم، باید کمتر در رفتار مسلمانان یا کشورهای اسلامی با غرب، بلکه بیشتر در رفتار کشورهای غرب با مسلمانان و کشورهای اسلامی جستجو کرد. □

پاورقیها:

۱. در این رابطه بنگرید به:

Fred R. Von der Mehden, "American Perception of Islam," in *Voices of Resurgent Islam*, edited John L. Esposito, New York: Oxford University Press, 1983, pp. 18-32.

2. John L. Esposito, *The Islam Threat: Myth or Reality?*, New York: Oxford University Press, 1993.

3. Fred Halliday, *Islam and the Myth of Confrontation: Religion and Politics in the Middle East*, London: I.B. Tauris, 1996.

4. Graham Fuller, "The Next Ideology," *Foreign Policy*, No. 98, Spring 1995.

۵. برای نمونه بنگرید به اثر شیرین هانت:

Shireen Hunter, *The Future of Islam and The West: Clash of Civilization or Peaceful Coexistence?*, New York: Greenwood, 1998.

6. Edward W. Said, "The Phony Islamic Threat: Islam is a Cultural Identity," *New York Times Magazine*, November 21, 1993.

7. Rached Gannoushi, "Islam and the West: Realities and Potentialities," in *Politics of Islamic Resurgence Through Western Eyes*, edited by Ahmed Bin Yousef and Ahmed Abuljobain, Springfield: UASR: 1992, pp. 47-57.

8. Hassan Hanafi, *Islam in the Modern World: Tradition, Revolution and Culture*, Cairo: Dar Kebaa, 2000, pp. 395-494.

9. Ahmed Bin Yousef, "Islamists and the West: From Confrontation to Cooperation," in *Ibid*. pp. 23-47.

۱۰. مهندس مهدی بازرگان، متفکر ایرانی، در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند، با طرح مسئله «اسلام ترسی» (Islamophobie)، دیدگاه برخورد تمدنی را مورد نقد قرار داد.

۱۱. سید حسین نصر، «برخورد تمدنها و سازندگی آینده بشر» در ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدنها ترجمه و ویراسته مجتبی امیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، صص ۱۳۱-۱۲۱.

۱۲. دکتر عبدالکریم سروش در کنفرانس اسلام و غرب در قبرس در ۱۹۹۷، نظریات هانتینگتون را مورد انتقاد قرار داد.

۱۳. برای نمونه می‌توان به تلاشهای تعدادی از مسلمانان عرب و مسیحیان فرانسوی اشاره کرد که در طول سالهای دهه ۱۹۹۰ و پس از آن آثار زیادی را در جهت همزیستی اسلام و غرب و نقد نظریه برخورد تمدنها به عمل آوردند، و در انتشارات فرانسوی L'Harmattan منتشر ساختند.

۱۴. بنگرید به:

Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Addison-Westley, 1979.

۱۵. برای اطلاع از نظرات این دانشمندان اسلامی، بنگرید به:

Jailan Halawi, "A Forbidden Alliance?" *Al-Ahram Weekly*, No. 552, September 20-26, 2001.

۱۶. در این رابطه بنگرید به اظهارات و تحلیل ابومصعب از نظرات رهبران سیاسی و مذهبی غرب، در:

Abu Musab, "It is a war against Islam," *Kcom Journal*, September 30, 2001, *Khilafah. com*. 7.12.2002.

۱۷. در مورد اظهارات او، و واکنش به آن، بنگرید به:

Silvio Berlusconi, "The West must Conquer Islam", *Associated Press*, September 26, 2001.

18. *Ibid*.

19. *Ibid*.

۲۰. در مورد سخنان او بنگرید به:

"Anti-Muslim Hate, Speech," *Gulf 2000.com*, July 13, 2002.

21. *Ibid*.

۲۲. بنگرید به:

Bernard Lewis, "Jihad vs. Crusade: A historian's guide to the new war," *Wall Street Journal*, September 27, 2001.

23. Samuel P. Huntington, "The Age of Muslim Wars," *Newsweek*, January 2002.

۲۴. برای نمونه بنگرید به:

Colin Rowat, "Re: Huntigton: The Age of Muslim Wars," in *Gulf 2000 List. com*, January 2, 2002.

۲۵. در رابطه با این گونه انتقادها به مقاله جدید هانتینگتون، بنگرید به:

Adel Darwish, "Re: Huntington: The Age of Muslim War," in *Ibid*, December 29, 2001.